

آیین بودا در ایران**

ریچارد فولتس
ع. پاشایی

اشاره

این مقاله تحقیق است روش‌مند دربارهٔ حضور «آیین بودا در ایران» قرن‌ها پیش از فتوحات مسلمانان، که ریچارد فولتس، دانش‌یار رشتهٔ دین در دانشگاه فلوریدا آن را نوشته است. وی نویسندهٔ چندین کتاب، از جمله دین‌های جادۀ ابریشم است که اخیراً جناب استاد پاشایی آن را با قلمی شیوا به فارسی برگردانده است.

این نوشته در آغاز به بررسی تاریخ ورود آیین بودا به ایران می‌پردازد، و این‌که چگونه بازرگان ایرانی آیین بودا را از طریق جادۀ ابریشم به ایران آوردند و چگونه فرهنگ ایرانی بر آن تأثیر نهاد. چارگوش در آوردن استودپه‌های بودایی، که محل نگهداری بقایای بوداست، کندن غراهای مقدس در دل سنگ، که نمونهٔ آن در درهٔ بامیان افغانستان است، پیکره تراشی و نقاشی تمثال‌های بودا، پیداشدن میتریه، موعود بودایی، که لنگهٔ روشن سوشیانت زردشتی است، شکل‌گیری بوداسف اُمْتیابه با نشان‌های روشنایی، که همان نشانه‌های زروان است، از جمله تأثیرهای ایرانی بر آموزه‌ها، فرهنگ و هنر بودایی به شمار می‌رود. این نوشته سرانجام با بررسی افول آیین بودا در ایران در آغاز قرن چهاردهم در دورهٔ مغولان به پایان می‌رسد.

** مشخصات کتاب‌شناختی این اثر چنین است:

شواهد و مدارک در زمینه آیین بودای ایرانی متأسفانه کم و پراکنده و تکه‌تکه‌تر از هر یک از دین‌های تاریخی دیگر ایران است. این امر دست کم تا حدی از این حقیقت سرچشمه می‌گیرد که آیین بودا دینی است که روزگاری در ایران رواج داشت و بعد پاک از این سرزمین ناپدید شد، و این ناپدید شدن در حدود هزار سال پیش کامل شد. در نتیجه، آگاهی از رابطه ایران با این دین جهانی بزرگ بیشتر محدود به استنباط‌ها و مفروضاتی است که مبتنی بر منابع ناروشن و دست دوم است. با این همه، روشن است که در تعدادی از کشورها نسبت عظیمی از جمعیت ایرانی به آیین بودا عمل می‌کردند، خصوصاً در شرق، و به همین اندازه روشن است که بودایی‌های ایرانی این سنت را با شمار بزرگی از اندیشه‌های ایرانی متمایز پُر کردند که خصوصاً در آیین بودای مهاییانه امروزی حیّ و حاضر است.

آیین بودا در زمانی در حدود قرن پنجم قم در هند شمالی پیدا شد، در محیطی که فرهنگ‌های آریایی و بومی آسیای جنوبی نزدیک به یک هزاره آنجا با هم حشر و نشر داشتند. به این ترتیب، از همان ابتدا این محیط فرهنگی تاحدی در میراث فلات ایران مشترک بود.

آموزه اصلی بودا بیشتر فلسفه بود تا دین، اگرچه بالاخره اندیشه‌های آن عمومیت پیدا کرد و همین باعث شد که گروه مدام رو به گسترش باورها و اعمال دینی آن پیدا شود که اینها را از خیلی از فرهنگ‌های محلی که آیین بودا آنجاها جا خوش کرده بود جذب کرده بود. خود بودا، که اسم کوچکش سیدارته^۱ بود، از طایفه شاهی گئوتمه^۲ نظری در زمینه واقعیت و عملی برای زندگی در آن واقعیت توسعه داد. آموزه‌اش در «چهار حقیقت جلیل» خلاصه می‌شد: زندگی رنج است، این رنج علتی دارد به اسم «تشنگی» یا «آز»، و راهی برای پایان دادن به رنج هست و آن «راه هشتگانه جلیل» است، یعنی شناخت درست، اندیشه درست، گفتار درست، کردار درست، زیست درست، کوشش درست، آگاهی درست، و یکدلی درست یا تمرکز درست.

فقط بعدها بود که خیلی از پیروان بودا چیزی را عمومیت دادند و از آن بت ساختند که خیلی ساده به صورت یک انضباط فکری خیلی خشک و سخت شروع شده بود.

چون اولین گسترش آیین بودا در بیرون هند در جهت شمال غرب و در میان اقوام ایرانی بود، طبیعی بود که خیلی از باورها و اعمال دینی محلی این اقوام به سنت عامیانه بودایی راه پیدا کند.

آیین بودا اولین فلسفه کلی جهان بود. بودا تعلیم می داد که تحلیل او از گرفتاری انسان و راه خلاص شدن از آن کاری فرهنگ‌بند^۱ نبود، بلکه برای همه صادق بود. خیلی نگذشت که رهروها یا رهبان‌های بودایی راهی اشاعه آموزه‌های بودا شدند. حتی در افسانه‌ای آمده که دو بازرگان ایرانی، به اسم‌های تَپَسُو و بَلِیکه^۲ که در هند تجارت می کردند، مجلس بودا را از زبان خود او شنیدند و پیام او را به وطن‌شان در ایالت باکتریا^۳ آوردند. اگرچه سند محکمی از این دو تن در دست نیست، دست کم داستان‌شان قابل قبول به نظر می رسد. اما از این معلوم نمی شود که رواج آیین بودا پیش از عهد آشوکا شاه، از سلسله متوَرَبه^۴ در اواسط قرن سوم ق م، شروع شده باشد.

اگرچه حالا بعضی دانشمندان شک دارند که خود آشوکا هیچ وقت بودایی بوده باشد، دست کم او حامی گسترش آموزه بودایی بود، که به آن فقط به صورت دَرَمَه^۵ اشاره شده است. به دستور آشوکا تعدادی کتیبه بودایی را در سراسر قلمرو او روی سنگ‌ها و میل‌ها نوشتند. قلمرو او از شمال هند تا حواشی شرقی امپراتوری یونانی سلوکیه کشیده می شد. سلوکیه فقط نیم قرن پیش جای سلسله هخامنشی را گرفته بود. دست کم شش تا از کتیبه‌های آشوکا در شمال غرب هند حاوی ترجمه‌هایی به زبان آرامی بودند که قبلاً زبان دیوان سالاری هخامنشی بود و به این ترتیب احتمالاً مقصود از این کتیبه‌ها ایرانی‌ها بودند. فرمان‌های شاهی او صراحت به این دارد که داعیان یا بشیرانی را برای گسترش دَرَمَه پیش کمبوجه‌ها^۶ (ایرانی‌ها)، و یوتنه‌ها^۷ (یونانی‌ها)

۱. «فرهنگ‌بند» را برای culture-bound به کار برده‌ام، به قیاس «بازوبند» و «رانوبند»، به معنی «بسته به فرهنگ». چیزی که به فرهنگ خاصی بسته شده و محدود به آن و زیر مهار آن است و در همان فرهنگ اعتبار دارد. م.

۲. Bhallika و Tapassu. نگاه کنید به ریچارد فولنس، دین‌های جاده ابریشم (ترجمه ع. پاشایی). نشر فراوان، تهران، ۱۳۸۵، ص. ۵۶. م.

۳. Bactria اسم قدیمی سرزمین میان رشته کوه‌های هندوکش و آمودریا، که مرکز آن باکترا (بلخ کنونی) بود؛ در کتیبه‌های ایرانی نام آن به صورت باختری آمده است. از داوۃ‌المعارف فارسی مصاحب، ذیل باکترا). م.

4. Maurya

5. dharma

6. Kamboja

7. Yona یا yavana م.

فرستاد.^۱ ترجمه‌های آرامی فرمان‌های آشوکا تلاش آگاهانه‌ای را در اضافه کردن طعم ایرانی [به آن فرمان‌ها] نشان می‌دهد، مثل اضافه کردن مکرر صفت «خوب» (یک اشاره احتمالی به «به‌دین» یا دین بهی زردشتی‌ها) و حذف اشارات به دیوه‌ها،^۲ که هندی‌ها آنها را خدایان کوچکتری می‌دانستند اما در آیین زردشت آنها را دیو دانسته بد داشتند.

رهروهایی که می‌خواستند رهنمودهای آشوکا را دنبال کنند و آموزه بودا را گسترش دهند به دلایل آشکاری می‌بایست در طول راه‌های بزرگ تجاری سفر کنند. خطرات سفرهای دور و دراز ایمنی تعداد مسافران را می‌طلبد، و عقل حکم می‌کرد هر که می‌خواست راهی سفر شود همسفر یکی از کاروان‌ها بشود. بنابراین گسترش آیین بودا بستگی تنگاتنگی با سفر دور و دراز داشت.

این رهروان هر وقت که فرصتش پیش می‌آمد اسکان می‌گرفتند و در نقاط گوناگون در طول راه‌های تجاری دیرهایی بنا می‌کردند. به مرور بازرگان‌های مسافر در طی سفرهای‌شان شروع کردند به پوست‌تخت انداختن در دیرها. این دیرها نه فقط منزلگاهی برای علاقه‌مندان به آیین بودا بود، بلکه جایی هم برای پیشکش آوردن مسافرها برای بودا به شکل انواع بذل و بخشش بود، که به آنها امید یک سفر بی‌خطر می‌داد، و دیرها از این راه ثروتمند می‌شدند. خیلی نگذشت که بعضی دیرها در واقع حسابی صاحب مال و مکننت شدند، که این به آنها قدرت خرید مزارع و انواع دارایی‌های دیگر می‌داد. به این طریق همزیستی رهبان‌ها و بودایی‌های معمولی [که در اصطلاح «پیش‌نشین» خوانده می‌شوند] محرک اقتصادی متقابلاً تقویت‌کننده‌ای برای رشد و گسترش اجتماع بودایی به وجود آورد.

دقیقاً همین الگو بعدها در گسترش مسیحیت، مانویت و اسلام هم دیده می‌شود. این خطه شمال غرب شبه‌قاره هند - کمابیش جایی که حالا پاکستان است - منطقه انتقال بین ایران و جهان هندی بود، درست همان‌طور که بین النهرین بین ایران و قلمرو سامی بود. در ابتدای فتوحات اسکندر فرهنگ یونانی هم به این معجون اضافه شد. بعدها این منطقه تسلیم امواج پی‌درپی آسیایی‌های ایرانی و ترک‌های آسیای مرکزی می‌شود که دنبال در اختیار گرفتن شبکه‌های تجارت‌اند، و از این راه همچنان عناصر

۱. نگاه کنید به ع. پاشایی، هینه‌یانه، تهران، نگاه معاصر، ۱۳۸۰، ص. ۱۲۱-۱۵۰. م.

فرهنگی بیشتری را به این محیط جهان‌شهری می‌آورند. آیین بودا، که با درگیری‌اش در اقتصاد تجارت راه دشوار و دور تقویت شده بود، دین اصلی این خطه شد و توانست تا فتوحات اعراب در قرن هفتم م دوام بیاورد. اما آیین بودا در مقام یک جهان‌بینی رو به توسعه در هند شمال غربی زیر تأثیرات اقوام فراوان آن منطقه بود.

آیین بودا در ایران شرقی

بعد از سقوط سلسله مؤثریه در اول قرن دوم قم منطقه مرزی ایران شرقی- هند شمال غربی غالباً بازی‌گاه بی‌ثباتی شد که گروه‌های گوناگون برای رسیدن به قدرت در آن با یکدیگر رقابت می‌کردند. اینها بیشتر پارتی‌های ایران شمال شرقی بودند؛ سکاها، یک قوم در اصل چادرنشین ایرانی استپ‌های اُراسیا؛ و کوشانیان، که به یک زبان ایرانی (باکتریایی) حرف می‌زدند اما در اصل از قسمت شرقی آسیای داخلی بودند و شاید تا حدی خاستگاه‌شان از تخاری‌های هندو اروپایی زبان بود هر یک از این گروه‌ها به بردباری دینی پای‌بند بودند، و این کار هم آمیزی اندیشه‌ها و عجين شدن سنت‌ها را آسان می‌کرد.

شکوفایی و تحول آیین بودا بیشتر ناشی از حمایت بازرگان‌های مسافری بود که به دیرها و بقاع بودایی بذل و بخشش می‌کردند. به این دیرها و پناهگاه‌ها^۱ و به این بقعه‌ها که معمولاً بقایای جسد بودا را در آن نگه‌داری می‌کردند، استوپه^۲ می‌گفتند. اهمیت اقتصادی و دینی استوپه‌ها به دوره اسلامی کشیده می‌شود و تا امروز هم در افغانستان و آسیای مرکزی ادامه دارد. بقاع مشایخ صوفیه، مثل استوپه‌های پیش از آن، زیارتگاه و مراکز اصلی دین عامیانه‌اند. نماد این استمرار را می‌توان در علم‌هایی دید که روزگاری ایرانی‌های بودایی بالای استوپه‌ها می‌افراشتند، و امروزه هم در آن منطقه همان علم‌ها زینت بخش قبه‌های بقاع صوفیه‌اند.

آیین بودا در قرن‌های قبل از فتوحات اعراب در قسمت شرقی سراسر جهان ایرانی رواج داشت. مکان‌های بودایی را در افغانستان، ترکمنستان، اوزبکستان و تاجیکستان، و همین‌طور در خود ایران، پیدا کرده‌اند. مدت‌ها معروف بود که منطقه باکتریا - جایی که

۱. vihāra، که شکل فارسی شده‌اش بهار است.

قسمت شمالی افغانستان است و تا حد زیادی فارسی زبان مانده است - در دوره پیشااسلامی مرکز بودایی مهمی بود. آنچه فقط تازگی‌ها بیشتر از کار باستان‌شناختی در ترکمنستان، معلوم شده نقش مهمی است که پارتی‌ها در قرن‌های پیش‌تر در انتقال آیین بودا داشته‌اند. اگرچه در منابع چینی ذکر تعدادی از زهبان‌های مهم بودایی آمده که از پارتیا / پارت^۱ آمدند، مثل آن شیگائو^۲، مترجم قرن دومی متن‌های بودایی. نظر بیشتر بوداشناسان غربی این بود که آیین بودا فقط در بخش کوچکی از خود پارت رواج داشت. اما کار باستان‌شناختی در دوره شوروی حکایت دیگری می‌گوید. هم حجم و هم تمایز دستکاری‌های بودایی از کاوشگاه‌های بودایی حضور نیرومند بودایی را آنجا در زمان‌های پارتی و کوشانی، از حدود قرن اول تا قرن سوم، القا می‌کند، یعنی موقعی که قدرت ساسانی حمایت روزافزونی برای زردشتی‌گری با خود آورد.

ماریکو نامبا والتر^۳ از نظر دانشمندهای شوروی حمایت کرده یادآور می‌شود که دانشمندهای غربی فقط تازگی‌ها از میزان یافته‌های دوره شوروی با خبر شده‌اند. او یادآور می‌شود که موزه تاریخ ترکمن در عشق آباد پُراست از اشیای بودایی کاوش شده از ناحیه مرو که روزگاری تا عهد مغول در قرن سیزدهم مرکز تجاری مهمی در جاده ابریشم بوده است و با آمدن مغول‌ها ویران شده است. در حدود صد سنگ‌نوشته بودایی - که بیشترشان اهدائات بودند - در مارگیانا / مرغیانا [ناحیه مرو] پیدا شده‌اند که تاریخ‌شان از قرن اول ق م تا قرن پنجم م است. متن‌های سنسکریت مکتب سرواستی‌وادی^۴ که تاریخ‌شان به قرن پنجم می‌رسد، آنجا کشف شده‌اند. متأسفانه، چون کار دانشمندان در ترکمنستان به طور چشمگیری از زمان استقلال این کشور در ۱۹۹۱ کند شده، بیشتر این مواد بررسی نشده مانده‌اند و اهمیت آنها خیلی کم درک شده است.

رغبت دانشمندهای غربی بیشتر این بوده که آیین بودا را ببینند که از گنداره^۵ (شمال غربی هند) مستقیماً از راه شهرهایی مثل ختن و کوچه^۶ در حوضه تاریم^۷ به چین رسیده

۱. سرزمین کوهستانی در جنوب شرقی دریای مازندران، که از شمال به دشت حاصلخیز استراباد و صحرای ترکستان، و از جنوب به کویر نمک محدود بود. در دوره سلوکیه پایتخت آن نزدیک دامغان کنونی بود اشکانیان پارتی بودند. (خلاصه شده از دایرةالمعارف فارسی مصاحب) م.

2. An Shigao

3. Mariko Namba Walter

4. Sarvāstivādin

5. Ghandhara

6. Kucha

7. Tarim

است. اگرچه ظاهراً یک راه انتقال از این طریق بوده، یعنی از گذرگاه‌های سخت‌گذر کوه‌های قراقورم، اما شواهدی دال بر یک «راه فرعی» غربی از طریق پارت هم وجود دارد. اگرچه هیچ متن بودایی به پارتی در دست نیست، اما تکامل اصطلاحات بودایی در زبان‌های دیگر این را القا می‌کند که لااقل در چند مورد آیین بودا از راه پارت منتقل شده بود. این به روشن شدن این نکته کمک می‌کند که چرا این همه مترجم مهم بودایی چین از تبار پارتی بودند.

اگر آیین بودا در پارت رواج داشته که این ناحیه در قسمت شمال شرقی جهان ایرانی متمرکز بود، روشن نیست که نفوذ آن تا کجای نواحی دورتر غرب رخنه کرده بود. بازتاب‌های اندیشه‌های بودایی در برخی جنبه‌های مسیحیت دیده می‌شوند، و اگرچه سند این امر هنوز کمابیش مه‌آلود است اما واقعیت این است که هند و مدیترانه از نظر فرهنگی (بیشتر از طریق داد و ستد) مرتبط بودند، و این ارتباط از ایران می‌گذشت. از آنجا که آیین بودا قویاً همنشین فعالیت تجاری بود، اجتماعات بازرگان‌های بودایی هندی در ایران غربی زندگی می‌کردند یا در آن سفر می‌کردند. نمی‌دانیم هندی‌های مهاجر در جمع کردن نوگرویده‌های به آیین بودا در ایران غربی و بین النهرین چقدر موفق بودند، اما به نظر می‌رسد که تعداد بودایی‌ها در غرب خیلی کمتر از شرق بود.

مدرک حضور بودایی‌ها در ایران غربی محدود است. کِرتیر/گردیر، موبد ساسانی، شَرْمَنَه (زهبان‌های بودایی) را در شمار غیرزدشتی‌ها می‌آورد و امیدوار به از بین بردن آنهاست. عناصری از شمایل‌نگاری بودایی در برخی هنر دوره ساسانی وجود دارد. مثلاً در طاقِ بستان، میترا را می‌بینیم که روی گل نیلوفر ایستاده است. یادمانه‌های سنگ‌کند بودایی را در استان فارس، در جنوب ایران، باز شناخته‌اند، و به تازگی نوزده مجسمه بودا، به سبک گنداره، آنجا کشف شده‌اند. اسم محل‌ها سرخ دیگری به ما می‌دهد. تعدادی از روستاهای خراسان غربی - و حتی تاری، نزدیک تهران - اسم نوبهار دارند، که مشتق از سنسکریت نَوَه و بهاره^۱ یا «دیر [بودایی] نو» است.^۲

در طول ساحل ایران جنوبی هم اسم چاه‌بهار در بلوچستان و بتخانه و بهارستان در فارس اشاره است به این گذرگاه بازرگان‌های بودایی از هند. تیز، در ساحل [مکران، در

هشت کیلومتری چاه‌بهار] نزدیک مرز پاکستان، که در شاهنامه آمده، در قرن دوازدهم یک اجتماع بزرگ مهم بودایی داشته است، و شاید حتی در آغاز عصر اسلامی دارای یک دستگاه اداری بودایی بوده است.^۱

البته اینها نشانه‌های کوچک‌اند. از طرف دیگر، اگرچه اهمیت آیین بودا در پارت همچنان محل بحث است، اما شواهد باکتريا بسیار غنی است. یکی از برجسته‌ترین نمونه‌های تلفیق ایرانی-بودایی پیکره‌ای از بودا است که در قراٲه پیدا شده است و کتیبه «بودا مزدا» دارد. این دیوارنگاره دوره کوشانی بودا را نشان می‌دهد که دورش شعله‌ها زبانه می‌کشند، که ظاهراً یادآور خود آهورا مزدا است.

بقایای باستان‌شناختی استوپه‌ها و دیرهای بودایی در سراسر باکتريا یا خیلی از توصیفات اماکن بودایی ایرانی در گزارش‌های مسافره‌ای بودایی چینی و جاهای دیگر تکمیل می‌شوند. مشهورترین اینها بی‌شک سیوان‌زانگ،^۲ رهرو بودایی چینی است که در اوایل قرن هفتم به امید پیدا کردن متن‌های معتبر سنسکریت و بردن آن به چین از طریق آسیای مرکزی به هند سفر کرد. سیوان‌زانگ می‌گوید در زمان او بلخ در حدود صد دیر بودایی و در حدود سه هزار رهبان داشت، که همه‌شان به مکاتب هینه‌یانه («گردونه کوچک») تعلق داشتند. گزارش او به اهمیت اقتصادی این دیرها، که غالباً مورد تهاجم ارتش‌های چادرنشین بودند، توجه دارد:

بیرون شهر، رو به جنوبی غربی، دیری هست معروف به نوه سنگارامه،^۳ که آن را یکی از شاهان پیشین این سرزمین ساخته است. این دیر را فقط استادان، که در شمال کوه‌های بزرگ برفی ساکن‌اند، و نویسندگانی شاستره‌ها^۴ هستند، اشغال کرده‌اند و کارهای ستایش‌انگیزشان را در آن ادامه می‌دهند. پیکره‌ای از بودا اینجا هست که از گوهرهای شاهوار می‌درخشد، و تالاری که این پیکره در آن است آراسته به اشیای گرانبهای نفیس است. به این دلیل است که غالباً سرکرده‌های سرزمین‌های همسایه، که تشنه مال و منال بودند، به آن دستبرد می‌زدند.

این دیر پیکری از ویشروٲه دیوه^۵ دارد که با نفوذ معنوبش، به شیوه‌های نامنتظر، از حریم دیر محافظت می‌کند. تازگی‌ها پسر په‌هوخان^۶ ترک‌گردنکشی

۱. ← ذیل تیز در دایرة‌المعارف فارسی مصاحب. م

2. Xuanzang

3. Nava Samghārāma

4. Shāstra

5. Vaishravana Deva

6. Teh-hu Khan

پیش گرفت و در رأس سپاهی به قصد حمله به این معبد راه افتاد به این خیال که جواهرات و اشیای گرانبه‌ای آن را تصاحب کند. موقعی که لشکرش در زمین باز نزدیک معبد اردو زد، شب ویشِرَوَنه دِیَوَه به خوابش آمد و به او گفت: «زورت از کجاست که گستاخی کرده‌ای این معبد را ویران کنی؟» و بعد نیزه‌اش را به طرف او انداخت که به تنش فرورفت. خان، هراسان بیدار شد، و قلبش درد گرفت. خوابش را به همراهانش گفت، و بعد برای این‌که از گناهش توبه کند، به سمت معبد دوید تا کسب اجازه کند که پیش رهروان به جنایتش اقرار کند، اما پیش از آن‌که جوابی بگیرد مرد.

بعد سیوآن‌زانگ به شرح بقایای ارزشمندی که در آن دیر بود ادامه می‌دهد. اینها اشیای مورد حرمت بودایی‌های محلی بود:

در داخل دیر، در تالار جنوبی بودا، یک تشت شستشو هست که مال بودا بود. در حدود ۹ لیتر گنجایش دارد و به رنگ‌های گوناگونی است که چشم را خیره می‌کند. اسم بردن از طلا و سنگی که تشت از آن ساخته شده سخت است. دیگر، یک دندان بودا است که طولش یک اینچ [دو و نیم سانت]، و عرضش به اندازه هشت یا نُه دهم اینچ، رنگش سفید مایل به زرد است؛ پاک و درخشان است. باز، یک جاروی بودا هست که از گیاه کاشه^۱ درست شده است. طولش ۶۰ سانت و دورش هفت اینچ است. به دسته‌اش گوه‌های گوناگون نشانده‌اند. انجمن‌های مؤمنان و پیش‌نشین‌ها در هر یک از شش روز روزه برای این سه بازمانده [بودا] پیشکش‌ها می‌آورند. در نظر آنهایی که بیشترین ایمان را در وقتات پرستش دارند از این اشیا جلال و شکوه می‌تابد.

پُریداست که اجتماع بودایی بلخ بیشتر مجذوب معجزات و آداب بود تا مجذوب آن نوع از پرورش فردی دل که بودا در اصل در یک هزاره پیش یا پیش‌تر تعلیم داده بود، اما این یقیناً نامتعارف نبود. بنا به آن‌چه سیوآن‌زانگ می‌گوید، اصلاً تعجبی ندارد که رهروان بلخ در به جا آوردن آداب رهبانی (ویینه)^۲ آن قدر بی‌نظم باشند «که به زحمت می‌شد بین پارساها و گناهکارها فرق گذاشت».

پیوندهای تنگاتنگ رهروان بودایی و مقاماتی‌های حکومت هم در کتیبه‌ای که سر در معبد نوبهار را می‌آراست تأیید می‌شود. این کتیبه امروزه موجود نیست اما مسعودی، تاریخ‌نگار قرن دهم م آن را در مروج الذهب آورده است: بوداسف می‌گوید:

برای خدمت به دربار شاهان سه صفت لازم است: «فراست، شکیبایی و ثروت».

و زیر آن یکی به عربی نوشته بود:

بوداسف خلاف گفته است. آزاده‌ای که یکی از این سه صفت را داشته باشد باید از آن دربار فرار کند».

خاطره ثروت‌های افسانه‌ای و آرایشی که با معابد و پیکره‌های بودایی ایران شرقی همراه است در سنت شعری ایرانی دوره‌های اسلامی حفظ شده است. این سنت شعری اولین بار دقیقاً در آن بخش از جهان ایرانی شکل گرفت که آیین بودا تا آمدن اسلام آنجا رواج داشت. «معشوق» [یا، شاهد] آرمانی شده‌ای که شاعران از او می‌گویند، غالباً به شکل «بُت ماه‌چهر» [یا، ماه‌رخ، مه‌جبین،^۱ و مانند اینها] (که بُت، از نظر لغوی، همان بودا است) وصف می‌شود، و گاهی با جزئیات دیگر مثل «سیم‌تن»،^۲ بودن، که یادآور این واقعیت است که پیکره‌های بودا را غالباً با رنگ نقره‌ای می‌پوشاندند. به نظر، ملکیان شیروانی «سرنمون شاعرانه بت [در شعر فارسی] نشانه به نشانه پاسخی است به سرنمون هنری بودای ایرانی شرقی». همین‌طور، خطاب شاعرانه «ای بُت» بازمانده غیردینی خطاب مقدس بودایی آهو بوُدو^۳ است.

تأثیرات ایرانی در آیین بودا

آمیزش ظریف اندیشه‌های ایرانی با سنت رو به گسترش بودایی در متن اقوام ایرانی آسیای مرکزی از هر جای دیگری آشکارترست، مثل سغدی‌های ماورالنهر و سکا‌های ختن. مثلاً ترجمه‌های ختنی برای دَرَمَه، به معنی آیین بودا، اصطلاح ایرانی داتَه^۴ را به کار می‌بردند. اصطلاح بودا- داتو [بودا - داتَه] یا قانون / آیین بودا را شاید بتوان با مزدا- داتَه

۱. شراب نعل‌کش و روی مه‌جبینان بین / خلاف مذهب آنان جمال اینان بین. (حافظ). م

۲. تنش سیم و شاحش ز یاقوت و زر / بر او گونه‌گون خوشه‌های گهر (فردوسی). به نقل از فرهنگ بزرگ سخن). م.

3. aho Buddho

4. dāta: داد

قانون مزدا) مقایسه کرد. همین طور متن‌های خنتی از مفهوم ایرانی خورنه / فرّ (خنتی فرّه) ^۱ استفاده می‌کنند که به معنی «خوشبختی‌ای که از پیروی راه بودا سرچشمه می‌گیرد.» ^۲ هنر بودایی گنداری / گندهاری ^۳ از دوره کوشانی گهگاه از نمادگرایی خورنه شعله‌هایی که از شانه‌های بودا یا هاله دور سرش بلند می‌شود استفاده می‌کنند.

در کتیبه‌های آرامی آشوکا، نویسنده‌های بودایی خنتی و سغدی از به کار بردن اصطلاح دیوه پرهیز می‌کردند. در ختن به جای بانوخدای هندی شکوفایی، معادل ایرانی او را، یعنی شندرّه مته ^۴ (سپننه آرمیتی) ^۵ [اسپندارمذ / اسفند] را گذاشته‌اند. میثره / میترا ^۶ در متن‌های بودایی سغدی دیده می‌شود و به صورت پیکره‌ای همراه مجسمه کوچک‌تر دو مجسمه عظیم بودا در بامیان است؛ زروان، خدای ایرانی زمان، در یک جاتکه سغدی (داستان تولد بودا در تجسم‌ها یا زندگی‌های پیشین اش) به جای برهمن به کار می‌رود، حال آنکه در چند متن ایندیره ^۷ خدای هندی، اورمزد می‌شود. اما بودایی‌ها تماماً با آیین زردشت همساز نبودند. آنها عمیقاً از شماری از اعمال زردشتی، از جمله ازدواج با همخون‌ها [محارم]، کشتن مرسوم حیوانات «بد»، مثل مار و عقرب، و در هوای آزاد رها کردن اجساد انتقاد می‌کردند.

چارگوش در آوردن استوپی را بودایی‌های ایران شرقی از سنتی گرفتند که از پیش در معماری مقدس آن ناحیه وجود داشت. این سبک بالاخره در سراسر جهان بودایی به صورت یک هنجار در آمد. خدمت دیگر ایرانی به معماری بودایی، کندن غارهای مقدس در دل سنگ بود - فنی که میراث معماری خاکسپاری همخامنشی بود - که سراسر چین و هند در اماکن بودایی رواج پیدا کرد. معروف‌ترین نمونه ایرانی، دو مجسمه عظیم سنگ‌کند بودا در دره بامیان افغانستان‌اند، ^۸ یکی که بلندیش ۳۰ متر دیگری ۴۵ متر

۱. khavarna به پهلوی xwarrah فارسی کنونی فرّه به معنی «فرّ، شکوه، خوشبختی» (د. ن. مکزی، فرهنگ کوچک زبان پهلوی، ترجمه دکتر مهشید میرفخرایی). تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، ص ۱۶۶. و به سغدی بودایی pm (فرّه) دکتر بدرالزمان قریب، فرهنگ سغدی، لغت شماره ۷۱۸۲، تهران: فرهنگستان م.

۲. برای نمونه‌های بیشتر در زمینه اصطلاحات بودایی خنتی، دکتر مهشید میرفخرایی، درآمدی به زبان خنتی، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، ۱۳۸۳، مخصوصاً فصل ۴ آن م.

3. Gandhāran

4. Shandramata

5. Spanta

6. Mithra

7. Indra

۸. بهتر است بگوییم «بودند». م.

است، که تاریخ آن به قرن ششم، می‌رسد. مجسمه بلندتر، که ظاهراً به آن رنگ سرخ زده بودند^۱ در منابع قرون وسطایی و اسلامی به آن به شکل بودای سرخ، و مجسمه کوچک‌تر به بودای سفید اشاره می‌شود، که احتمالاً به این یکی رنگ سفید زده بودند.^۲ این دو مجسمه عظیم تا این اواخر باقی بود و رژیم متعصب طالبان در ۲۰۰۱ آنها را به صورت فاجعه آمیزی نابود کرد.

تأثیرات ایرانی در هنر بودایی معروف به مکتب گنداره هم دیده می‌شود. این مکتب در دوره کوشانی در قرن‌های اول و دوم میلادی پیدا شد. پیکرتراشی و نقاشی تمثال‌های بودا از آن زمان به بعد پیدا می‌شود و عموماً آنها را پدید آمده از شکل‌های غربی، خصوصاً یونانی، و تا حدی هم ایرانی می‌دانند.

یک ویژگی متمایز در هنر گنداره رواج نوي پیکره بوداسف^۳ است. بوداسف‌ها کسانی هستند که به میل خود رهایی‌شان را به تأخیر می‌اندازند که شاید به دیگران کمک کنند که به مقصد رهایی برسند، بر اساس این اصل که «هیچ کس رستگار نمی‌شود مگر آن‌که همه رستگار شوند». آرمان بوداسف با ظهور آیین بودای مَهایانه^۴ («گردونه بزرگ») همراه است، و این جنبشی بود که در شمال غرب هند پیدا شد و با مکاتب تثبیت شده به مبارزه برخاست (مکاتب نیکایه^۵، که مَهایانی‌ها به آن هینه‌یانه^۶ یا «گردونه کوچک») می‌گویند، و این کمی پیش از عصر مسیحی بود، مَهایانی‌ها بیشتر با یکی دانستن‌شان با بعضی متن‌ها مشخص می‌شوند، خیلی از متن‌ها را ظاهراً در ناحیه مرزب چندفرهنگی هندی-ایرانی تألیف کرده بودند.

بنابراین، پیدا کردن چهره‌ها و مفاهیم ایرانی در نظام مَهایانه چندان تعجب‌انگیز نیست. احتمالاً مشخص‌ترین اینها بوداسف مَیتریه^۷ است که در آینده بودایی خواهد شد که به صورت یک منجی ظهور خواهد کرد. او لنگه روشن سوشیانت^۸ زردشتی است.

۱. در گذشته مجسمه‌های بودایی را، به خاطر لباس‌هایی که به تن داشتند، از هر جنسی که بودند، رنگ می‌کردند. یا در واقع نقاشی می‌کردند. گویا این رسم را از یونانی‌ها آموخته بودند. م.

۲. اشاره است به «سرخ بت و خنگ بت» که نام‌شان در ادبیات فارسی آمده است و گویا عنصری بلخی مشوی‌ای به همین نام داشته است. «خنگ» به معنی سفید، اسب سفید و مانند اینهاست. (برای «خنگ» و ترکیب آن ← فرهنگ بزرگ سخن.) م.

3. Bodhisattva

4. Mahāyāna

5. Nikāya

6. Hīnayāna

7. Bodhisattva Maitreya

8. Saoshyant

میتریه معروف‌ترین چهره بوداسف است که در هنر گنداره دیده می‌شود. بوداسف دیگر آمیتابه،^۱ بودای روشنایی، است که همان نشانه‌های زروان را دارد. سوم، اولوکیشورَه^۲ است، که در عناصر معینی با میترا اشتراک دارد. در اسطوره‌شناسی ختنی بودایی چهره کشتیتی‌گربه^۳ را می‌بینیم، که در هیچ جای دیگر جهان بودایی نیست. او راهنمای روان‌ها در گذشتن از همان «پل مرگ» است که طنین زردشتی دارد.^۴

درست همان‌طور که عناصر شمایل‌نگاری بودایی در ایران غربی پیدا می‌شود، ویژگی‌های متعدد ساسانی هم در هنر بودایی شرق ایرانی دیده می‌شود. یکی از اینها نقش‌گرفین^۵ است؛ دیگری اردکی است که گردن‌بندی را نگه داشته است. در یک مجسمه قرن هفتمی بامیان، میتریه را این‌طور تراشیده‌اند که تاجی به سر دارد که شبیه تاج خسرو دوم پادشاه ساسانی است. هم‌چنین خیلی از بوداهای بامیان روبان‌هایی به سبک ساسانی به موی‌شان بسته‌اند.

بودایی‌های آسیای مرکزی دوره کوشانی شروع کردند به ساختن استوپه به عنوان محل نگهداری بقایای بودا. به نظر می‌رسد که معماری خیلی از این بقاع را، که اجازه می‌داد زائران آن را طواف کنند، از معماری آتشکده‌های زردشتی گرفته باشند. عمل تکریم بقاع با حلقه‌های گل، که در باکتیریا رسم بود، ظاهراً استمرار آیینی بود که با بانوخدای ایرانی‌اناهیتا پیوند داشت.

بازرگان‌ها و بشیرانی که آیین بودا را به آسیای مرکزی و چین بردند بیشترشان پس‌زمینه ایرانی داشتند، خیلی‌ها پارسی بودند، در حالی که دیگران سغدی‌هایی بودند از جایی که حالا اوزبکستان است، یا سکاهایی از ختن، از جایی که حالا چین غربی است. بازرگان‌ها و مسافرهای دیگر می‌بایست چندزبانه باشند، و به این معنی آنها غالباً مهارت‌شان را در ترجمه متن‌ها به کار می‌بردند، خیلی از ترجمه‌های کتاب‌های بودایی از زبان‌های هندی به چینی کار مترجم‌هایی بود که اسم‌های ایرانی داشتند.

1. Amitabha

2. Avalokiteshvara

3. Kshitigarbha

۴. گویا مراد نویسنده از «پل مرگ» همان «چینود پُل» Cinwad-puhl است. سطر «...» که در هیچ جای دیگر جهان بودایی نیست را احتمالاً باید توضیح این نقش تازه کشتیتی‌گربه، یا زهدان زمین، دانست، و الا خود او در

اسطوره‌شناسی هندی و بودایی چهره برجسته‌ای است. م.

۵. griffin حیوانی که تنه شبر و سر و بال عقاب را دارد. م.

از دورهٔ تانگ به این طرف یکی از مردم‌پسندترین شکل‌های آیین بودا در چین معروف بود به مکتب پاکبوم که آموزه‌اش این بود که شخص برای رستگارشدن فقط می‌بایست دم مرگ اسم بودا را به زبان بیاورد. آن وقت آمیتابه، بودای روشنایی، آن محب را به پاکبوم خوشبختی، معروف به سوکاوْتی^۱ می‌برد که جایی در غرب واقع بود. این ایمان رستگارشناختی چشمگیر مخالف رویکرد «خودت بکن» آیین بودای آغازین نیکایه در هند است، و به نظر می‌رسد که خیلی بیشتر مدیون سنت ایرانی است.

در نمونهٔ دیگر، در چین تانگ هر ساله وسیعاً آیینی برگزار می‌شد که در آن «ارواح گرسنه» نیاکان در گذشته را اطعام می‌کردند، که این شبیه جشن «همهٔ روان‌ها» [یا جشن همهٔ فرَوهرها]ی فروردیگان^۲ بود؛ شاید آن آیین چینی از این جشن زردشتی گرفته شده باشد. این نظر ایواموتو یوتاکا^۳ [ژاپنی] است. به عقیدهٔ او اسم چینی این جشن (از طریق سغدی) از لغت ایرانی «روان» می‌آید، و باز به نظر او آن حکایت‌رهایی که با آن همراه است - که در آن رهبان پارسایی به اسم مؤ-لیان^۴ به میل خود به جهنم می‌رود که مادر گناهکارش را نجات بدهد - شکلی از اسطورهٔ یونانی دیونئوسوس^۵ و سَمِله^۶ است که ایرانی‌ها آن را به چین بردند.^۷

ناپدید شدن آیین بودای ایرانی

مغ‌های زردشتی در دورهٔ ساسانی با پشتگرمی قدرت دولت مانع پیشرفت آیین بودا به غرب شدند. آیین بودای ایرانی بیش از هر جای دیگری در شرق قدرت داشت، یعنی در جایی که حالا افغانستان شرقی است، که این خیلی از مرکز کنترل ساسانیان دور بود. این قلمروها را اعراب مسلمان در قرن هفتم فتح کردند. علاقهٔ اعراب به این بود که زمام جاده‌های تجاری را به دست بگیرند آنها را مستقیماً به میدان رقابت اقتصادی با بازرگان‌ها و دیرهای بودایی کشاند.

1. Sukhāvati

2. Fravardigan

3. Iwamoto Yutaka

۴. Mu-Lien همان مئودگلیاینه Maudgalyāyana است که یکی از ده شاگرد بزرگ بودا است. م.

5. Dionysos

6. Semele

۷. اسم چینی این جشن یو-لن-پن، و ژاپنی آن urabon است. نظر قبلی آن را مشتق از ullambana ی سنسکریتمی دادند. م.

اشارات دشمن ستیز قرآن [کریم] به اعراب «بت پرست» [مشرکین] مکه زمان پیامبر به آسانی تبدیل به سلاح عقیدتی علیه بودایی‌ها شد که به خلاف مسیحی‌ها، یهودی‌ها، و زردشتی‌ها مضمول قانون اسلامی «اهل کتاب» نمی‌شدند. با تحکیم قدرت مسلمانان در ایران شرقی، بودایی‌ها شکار آسانی شدند، و به نظر می‌رسد که تا قرن نهم [سوم هجری] بیشتر بودایی‌های ایرانی دین‌شان را رها کرده مسلمان شده بودند.

با این همه، همان‌طور که غالباً در گروه‌های دینی دیگر هم دیده شده، بودایی‌های ایرانی که به اجتماع اسلامی پیوسته بودند تأثیراتی را هم با خودشان آورده بودند. خاندان برمکی^۱ در نیمه اول قرن نهم در مقام وزیر [عباسیان] زمان قدرت را در دستگاه خلافت به دست گرفتند. برمکیان در اصل متولی بقاع بودایی شهر بلخ بودند. نظر ریچارد بالیت^۲ این بوده است که این میراث هم پایگاه قدرت منطقه‌ای بودایی‌های قبلی را به برمکیان داده بود و هم حکومت مرکزی بغداد را قادر کرده بود که از طریق نفوذ برمکیان در ایران شرقی اعمال قدرت بکنند.

از صوفیه، ابراهیم آدهم (مت در حدود ۷۹۰م)، صوفی مشهور [قرن دوم هجری] از بلخ بود و از یک خاستگاه بودایی آمده بود. یکی از صوفی‌های «مست» (صاحب وجد) [اهل سُکر]، یعنی بایزید بسطامی (مت ۸۷۴م) در اصل شاگرد آموزگاری اهل سیند بود،^۳ که در آن زمان هنوز ناحیه‌ای شدیداً بودایی بود. رد پای بعضی اندیشه‌های بودایی را می‌توان در فلسفه عرفانی اینها و صوفی‌های دیگر ایران شرقی گرفت. مثلاً مفهوم «فنا» - که با اصطلاحات «فنا فی الله» تعبیر و مقصد نمایی صوفی گرفته می‌شود - شباهت محکمی با مفهوم بودایی نیروانه دارد. بعضی فرقه‌های دگراندیش مثل اهل حق اسماً شیعه دوازده امامی در ایران غربی - مانند جنبش‌های قدیمی‌تر مانویت، مزدکیّت و ایومسلمیه (که از همه آنها در فصل‌های بعدی بحث می‌شود) - عقیده به تولد مجدد را نگه داشته‌اند که این باور احتمالاً خاستگاه‌های بودایی یا دست کم خاستگاه آسیایی جنوبی داشته است.

۱. این اسم احتمالاً از لغت بَرَمیکَه [baramika] یا، بَرَمیکَه] به معنی «روحانی بودایی» گرفته شده است، برمکیان در ادبیات اروپایی به Barmeades معروف‌اند (نویسنده).

2. Richard Bulliet

۳. مقصود ابوعلی سندی است. نگفته نماند که برخی «سندی» را از سیند هند نمی‌دانند. برای این نظر - دکتر عبدالحسین زرین‌کوب، جستجو در تصوف ایران، ص. ۴۸ این اسم را سندی هم خوانده‌اند. - شیخ روزبهان بقلی شیرازی، شرح شطحیات. انجمن ایران‌شناسی فرانسه در تهران، ص. ۷۷ م.

آیین بودا بقای کوتاهی را در نیمهٔ قرن سیزدهم در عهد ایلخانیان تجربه کرد. بنیادگذار این سلسله، هولاکوخان (که از ۱۲۵۶ تا ۱۲۸۴ م سلطنت کرد) و جانشینش ارغون خان (که از ۱۲۸۴ تا ۱۲۹۱ م سلطنت کرد) اسماً بودایی بودند. آنها بازرگان‌های بودایی بیگانه را به تجار مسلمان محلی ترجیح می‌دادند، و برای ساختن نهادهای بودایی و انتقال دارایی (یعنی همان «غارت») مسلمان‌ها به بودایی‌ها اجازه می‌دادند. حاجت به گفتن نیست که این کارها نارضایی و دشمنی اکثریت مسلمان ایران را برانگیخت. بعد از گرویدن غازان خان، ایلخان مغول، به اسلام در حدود ابتدای قرن چهاردهم فعالیت بودایی تند و تیز در ایران از بین رفت، و دیرها و بقاع نوساز بودایی یا تخریب و یا تبدیل به مسجد شدند. آیین بودا از آن موقع دیگر اساساً از ایران غایب شده است.